

مبادی تصدیقیه عرفان نظری

حسن معلمی*

چکیده

مبادی تصدیقی هر علمی گزاره‌هایی هستند که در اثبات مسائل آن علم استفاده می‌شوند و مبادی تصدیقی عرفان را «کشف و شهود عارفان»، «اسمای ذاتیه حق و وجود حق سبحانه»، «بدیهیات عقل بشری» و مانند آن به‌شمار آورده‌اند، ولی با توجه به اینکه، موضوع عرفان نظری وجود حق سبحانه است، اسما، صفات، افعال، چگونگی صدور کثرت از وحدت و... تمام مسائل عرفان هستند، باید «وجود حق» و «بدیهیات بشری» را مبادی تصدیقی عرفان نظری به‌شمار آورد و یا پاره‌ای از مباحث الهیات دانست.

کلیدواژه‌ها

مبادی، مبادی تصدیقی، اسمای ذاتیه، بدیهیات عقلی. *پژوهش‌های فلسفی و مطالعات فرهنگی*
پرتال جامع علوم انسانی

*. استاد حوزه و استادیار دانشگاه باقر العلوم (عج)؛ تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۰۴/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۴/۲۶.

مقدمه

هر علمی همچون فلسفه، فیزیک، شیمی و... دارای ساختار، چهارچوب و قواعدی است. عرفان نظری نیز به عنوان یک علم بیرون از این امر نیست.

عوامل شکل‌گیری یک علم نظام‌مند عبارت هستند از:

۱. موضوع یا موضوع‌ها؛

۲. مسائل؛

۳. مبادی تصویری و تصدیقی.

البته ممکن است مبادی تصویری و تصدیقی علمی را با عنوان فلسفه مضاف به آن علم مانند فلسفه اخلاق، فلسفه عرفان، فلسفه حقوق و... مطرح کرد و بدان پرداخت، یا در مقدمه آن علم به بحث‌هایی همچون تعریف، روش، هدف، ضرورت، پیشینه تاریخی و موضوع آن علم با عنوان «رئوس ثمانیه» پرداخت.

مبادی تصدیقی هر علم، گزاره‌ها و قضایایی هستند که مسائل آن علم به وسیله آنها اثبات و تبیین می‌گردند، یعنی مسائل علم مبتنی بر آنها هستند و آنها پشتوانه مسائل علم به شمار می‌روند و اگر وجود موضوع علم، بدیهی نباشد، به وسیله مبادی تصدیقی اثبات می‌گردد.

اکنون پرسش این است که مبادی تصدیقی عرفان نظری کدام‌اند؟! آیا گزاره‌های بیانگر شهودات عارف که در اثر سیر و سلوک و رسیدن به مقامات به دست می‌آیند، پشتوانه‌های عرفان نظری هستند؟ که اگر چنین باشد به دلیل شخصی بودن برای دیگران حجت نیستند و یا اینکه بدیهیات اولیه بشری، مبادی عرفان هستند و یا ترکیبی از بدیهیات و شهود و یا اینکه پشتوانه عرفان

نظری را باید بدیهیات و قطعیات عقل و نقل دانست، زیرا مکاشفه‌های شخصی عارفان به دلیل گرفتار بودن به وسوسه‌های شیطانی، اعتماد ناپذیرند؟! این مقاله در پی پاسخ به پرسش‌های بالاست و برای رسیدن به این مقصود، نخست دیدگاه بزرگان عرفان در این باره ارائه شده و سپس مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و در پایان، دیدگاه برگزیده و نتیجه‌گیری پایانی ارائه می‌گردد.

دیدگاه عارفان درباره مبادی تصدیقی عرفان نظری

عارفان گفته‌اند:

والتصدیقیة منها، هی الحکم علیها بثبوتها فی نفسها، او ثبوت بعض لوازمها لها.^۱
و مبادیه امهات الحقایق اللازمة لوجود الحق و تسمی اسماء الذات فمنها ما تعین حکمه فی العالم و به یعلم، اما من خلف حجاب الاثر - و هو حظ العارفين من الابرار - و اما ان یدرک کشفاً و شهوداً بدون واسطه و لاحجاب - و هو وصف المقربین و الکمل - و القسم الآخر من الاسماء الذاتیة ما لم یتعین له حکم فی العالم، و هو الذی استأثر الحق به فی غیبته.^۲
و مبادیه التي یتضح بها الارتباطات باحد الوجهین السالفین؛ امهات الحقایق و اصولها اللازمة لوجود الحق و تسمی اسماء الذات و یفسر بأنها الاسماء العامة الحکم القابلة للتعلقات المتقابلة والصفات المتبانیة، کالحوية من حیث هو، و العلم من حیث هو، و کذا الارادة و القدرة و النوریة و کالوحدة من حیث أنها عین الواحد... الخ.^۳
و مبادیه معرفة حده و فايدته و اصطلاحات القوم فیہ و ما یعلم حقیقته بالبدیهة لتبتنی علیه المسائل.^۴

برای دریافت عبارات‌های بالا توجه به چند نکته لازم است:

۱- درباره خداوند متعال سه عنوان مطرح است:

الف) ذات؛

ب) صفات؛

ج) اسما.

ذات حقیقت الهی، کُنه و غیب حق است که کسی را بدان راه نیست و دانش کسی به آن نمی‌رسد. صفات حق، تعینات کمالی حق، و اسما نسبت این ذات و صفات است؛ برای نمونه: علم، صفت حق است و عالم، اسم حق.^۵

گاهی صفت را نیز اسم می‌گویند، چون ذات در همه اسما، حضور دارد و تكثر اسما به سبب صفات است.^۶

۲- صفات الهی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) صفاتی که فراگیری کامل و تام دارند و مهم‌ترین صفات و اسما هستند و به نام ائمه سبعة و امّهات صفات شناخته می‌شوند و عبارت‌اند از: علم، قدرت، حیات، اراده، سمع، بصر و کلام. ب) صفاتی که چنین نیستند، هر چند ممکن است در برگیرنده بیشتر اشیا باشند.

۳- اسمای الهی نیز به اعتباری به چهار اسم تقسیم می‌شوند:

این اسم‌ها عبارت‌اند از: «اول، آخر، ظاهر و باطن» که به «امّهات اسما» معروف‌اند و همه زیر اسم فراگیر «الله» و «رحمن» گرد می‌آیند.

۴- اسما در تقسیم‌بندی دیگری به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف) اسمای ذات؛

ب) اسمای صفات؛

ج) اسمای افعال.

البته تمام اسما به اعتباری، اسم ذات هستند، ولی به اعتبار ظهور ذات، «اسمای صفات» و به اعتبار ظهور افعال، «اسمای افعال» نامیده می‌شوند.

از اسمای ذات می‌توان به الله، رب، ملک، قدوس و از اسمای صفات به حی، شکور، قهار، مقتدر و از اسمای افعال به: مُبدء، وکیل، مُجیب، باعث، حفیظ اشاره کرد.

پس اگر اسما تنها بر ذات دلالت کنند، اسمای ذات و اگر بر ذات به اعتبار پیوستگی آن ذات به یک صفت دلالت کنند، اسمای صفات و اگر بر ذات به اعتبار فاعلیت ذات نسبت به فعلی از افعال باشد، اسمای افعال و اگر بر چیزی برآمده از دو صفت دلالت کنند، اسمای نسب و اضافات نامیده می‌شوند.

۵- تمام این اسما از نظر مفهوم و اصطلاح، مبای‌ی تصویری عرفان به‌شمار می‌روند و مبای‌ی تصویری هر علمی یا بدیهی و بی‌نیاز از تعریف هستند و یا در صورت نیاز به تعریف ممکن است در همان علم تعریف شوند.

۶- از آنجا که مبای‌ی تصدیقی، عهده‌دار اثبات مسائل علم هستند، مبای‌ی تصدیقی عرفان، اموری هستند که عهده‌دار اثبات مسائل عرفان هستند و چون مسائل عرفان عبارت‌اند از چگونگی صدور کثرت‌های عالم از وحدت حق و چگونگی بازگشت کثرت‌ها به وحدت حق، پس مبای‌ی تصدیقی عرفان عبارت‌اند از:

۱. ذات حق و وجود او؛
۲. ثبوت اسمای ذاتیه حق برای حق؛
۳. ثبوت بعضی از لوازم اسمای ذاتیه حق؛
۴. و این اسما و صفات ذاتیه و لوازم آنها با واسطه یا بی‌واسطه کشف‌شده عارف است؛

۵. و پاره‌ای از اسمای ذاتیه و «امّهات حقائق» بر همگان پوشیده است حتی بر عارف؛
۶. و این مبادی، عهده‌دار اثبات صدور کثرت‌ها از وحدت و بازگشت کثرت به وحدت هستند و این دوار تباط را که از مسائل عرفان است به اثبات می‌رسانند.
۷. بعضی از عارفان مثل قیصری، مبادی تصدیقی را بدیهیات بشری دانسته‌اند که با مطالب بندهای پیشین متفاوت خواهد بود، مگر اینکه مقصود، بدیهیات کشف شده برای عارفان باشد که تنها برای آنها بدیهی است نه برای همگان و همان کشف‌ها، پایه عرفان نظری است.

نقد و بررسی

به نظر نمی‌توان با مطالب پیش گفته همراهی کرد؛ برای روشنی حقیقت، توجه به چند مقدمه بایسته است:

۱. بعضی از عارفان، موضوع عرفان را وجود حق تعالی^۷ و بعضی دیگر وجود حق تعالی و اسما و صفات حق می‌دانند.^۸
۲. بعضی از عارفان، مسائل عرفان نظری را متعلقات، مراتب، مواطن و تفصیل آثار اسما، صفات و افعال^۹ و بعضی دیگر چگونگی صدور کثرت‌ها از وحدت و بازگشت کثرت به وحدت و بیان مظاهر الهی می‌دانند.^{۱۰}
۳. اگر موضوع عرفان ذات حق باشد، اسمای ذاتیه، صفات، افعال، چگونگی صدور کثرت‌ها، بازگشت کثرت به وحدت و مظاهر الهی همه مسائل عرفان به‌شمار می‌روند و مبادی عرفان تنها وجود حق و بدیهیات بشری خواهد بود.

۴. اگر موضوع عرفان، ذات حق، اسما، ذات، صفات و افعال باشد، آنگاه: اولاً وجود حق، ثبوت اسمای ذات و صفات و افعال، مبای‌ی عرفان خواهند بود، ولی با آنچه در کتاب‌های عرفانی آمده و در آنها به بحث اسما و صفات و افعال پرداخته شده است، مخالف است. ثانیاً: یا باید وجود حق و اسمای ذات و صفات و افعال، بدیهی باشند و یا در علمی به اثبات رسیده باشند؛ حال پرسش این است که وجود حق و صفات و اسما و افعال حق در چه علمی اثبات شده است؟ در فلسفه، کلام یا علمی دیگر؟

در مباحث عقلی، وجود حق بدیهی اولی نیست، هر چند از نظر فطری (گرایش و بینش) مورد پذیرش و نیز مشهود عارف است، ولی در عرفان نظری که عهده‌دار:

اول) تبیین و تفسیر مشاهدات عارف؛

دوم) استدلال به سود آنها؛

سوم) دفاع در برابر مخالف است، نمی‌توان به مشاهده عارف و یا فطری بودن بسنده کرد، بلکه نخست باید وجود واجب و سپس بی‌پایانی او و در آخر، وحدت شخصی وجود اثبات شود و سپس اسما، صفات، افعال و آثار حق اثبات گردد و بنابراین تنها بدیهیات عقلی، مبای‌ی عرفان نظری خواهند بود.

و اگر عرفان نظری، تنها تفسیر مشاهدات باشد و وظیفه استدلال و پاسخ شبهه‌ها را نداشته باشد، آنگاه برای دیگران حجیت نخواهد داشت و علم معتبری نخواهد بود، زیرا مشاهدات عارف را باید با عقل و نقل قطعی روبه‌رو کرد، اگر با آنها مطابقت داشت حجیت دارد و اگر با آنها مخالفت داشت بی‌اعتبار است، اگر بدون شرط بود، احتمال درستی و نادرستی دارد و باید به بررسی آن ادامه داد، زیرا از حجّت قطعی الهی صادر نشده است.

البته عارفان خود بر آن هستند که مکاشفه‌های آنها باید به وحی الهی و عقل قطعی ارائه شود.^{۱۱}

۵. از آنجا که عارفان موضوع عرفان را ذات حق دانسته‌اند، پس اثبات واجب را باید در علم دیگری جست و جو کرد که به نظر می‌رسد فلسفه می‌تواند عهده‌دار اثبات واجب و بی‌پایانی او باشد و عارف از بی‌پایانی به وحدت شخصی برسد و ذات واحد شخصی را موضوع قرار دهد و به بحث از اسما و صفات و افعال حق بپردازد.
۶. استدلال عارفان بر وجوب^{۱۲} «مطلق الوجود»، نفی‌کننده اساس تصدیقی بودن ذات حق است، زیرا اگر منظور از «ذات حق» تنها وجود بدون وجوب باشد یعنی بدون شرط از وجوب و امکان، واجب تعالی نخواهد بود و اگر وجود همراه با وجوب است، پس برهان بر موضوع و مبادی تصدیقی، خلاف مبدأ و موضوع بودن است.
۷. وجود مطلق یا مطلق وجود که از نظر عارفان مسلم است و بر وجوب آن دلیل آورده‌اند، بخش چالش برانگیز است، زیرا ممکن است وجود در بیرون به گونه تشکیکی وجود داشته باشد و اینکه شکل تحقق وجود، تشکیکی است یا به صورت تباین و یا به صورت وحدت اطلاقی، نیازمند اثبات است.^{۱۳}
۸. از آنجا که موضوع عرفان، «وجود حق سبحانه» است و وجود حق از نظر مفهوم، اخص از «وجود» است، (هر چند به نظر عارفان، وجود حق و وجود مطلق یک مصداق هستند و مصداقی غیر حق وجود ندارد) ولی این حقیقت در آغاز بحث ثابت نشده است و باید در میان بحث‌ها روشن شود؛ پس موضوع عرفان، اخص از موضوع فلسفه است و جایگاه عرفان نظری در کنار الهیات به معنی اخص در فلسفه قرار دارد و علمی اعم از فلسفه نیست و با این نگاه، الهیات به معنی اعم فلسفه می‌تواند مبادی تصدیقی (و حتی تصویری) عرفان نظری را برآورده سازد و این حقیقت انکارناپذیر، آسیبی به علم عرفان نظری وارد نمی‌کند، زیرا برخلاف نظر بعضی از عارفان که بزرگی و برتری را موجب

فراگیر و اعم بودن می‌دانند، باید گفت هیچ ملازمه‌ای میان این دو برقرار نیست و گرنه الهیات اخص از فلسفه، باید اعلی و اعم از الهیات به معنی اعم آن باشد، در حالی که چنین نیست.

بنابراین در یک بحث استدلالی، کشف و شهود، ملاک داوری نیست، گرچه در جایگاه خود برای شخص مشاهده‌کننده، حجت است؛ در مباحث عقلی، بدیهیات و نزدیک به بدیهیات عقلی و علوم حضوری، ملاک است (علوم حضوری همگانی) و با این حساب مبادی تصدیقی عرفان نظری عبارت‌اند از: بدیهیات اولیه، علوم حضوری و پاره‌ای از مباحث الهیات به معنی اعم فلسفه.

نتیجه‌گیری

۱. موضوع عرفان، وجود حق سبحانه و تعالی است؛
۲. این موضوع در عرفان اثبات نمی‌شود، بلکه اثبات آن با فلسفه است؛
۳. کشف و شهود عارفان برای بدیهی بودن «وجود حق» تنها برای صاحب کشف، حجت است نه برای دیگران و در عرفان نظری که روش آن عقلی است، استفاده از کشف بی‌معنا است و اگر عرفان نظری تنها تفسیر مشاهدات عارف، بدون استدلال و پاسخ به شبهه‌ها باشد، ارزش علمی ندارد و برای دیگران حجت نخواهد بود؛
۴. اثبات اسما، صفات، افعال و چگونگی صدور کثرت از مسائل عرفان نظری است و آوردن پاره‌ای از آنها در شمار مبادی، نادرست است؛
۵. پاره‌ای از بحث‌های فلسفه اسلامی (مانند اصالت وجود، تشکیک در وجود، بسیط‌الحقیقه و براهین صدیقین) به همراه بدیهیات عقلی، از مبادی تصدیقی خوب برای عرفان نظری هستند؛

۶. وامدار بودن عرفان نظری به فلسفه اسلامی از ارزش عرفان نمی‌کاهد، چنانکه وامدار بودن الهیات به معنی اخص فلسفه اسلامی به الهیات به معنی اعم از ارزش آن نکاسته است؛ بلکه باید گفت فلسفه در خدمت عرفان نظری و الهیات به معنی اعم در خدمت الهیات به معنی اخص است.



پي نوشت ها

۱. صائين الدين بين تركه، تمهيد القواعد، ص ۲۳.
۲. صدر الدين قونوي، مفتاح الغيب، ص ۶.
۳. محمد بن حمزه فناري، مصباح الانس (شرح مفتاح الغيب)، ص ۴۴.
۴. داوود قيصرى، رسائل، ص ۶.
۵. و الذات مع صفة معيَّنة و اعتبار تجل من تجلياتها سمي به «الاسم». (شرح فصوص، استاد حسن زاده، ج ۱، ص ۶۱-۶۴)
۶. همان، ص ۶۵.
۷. فموضوعه الخسيس به وجود الحق سبحانه (قونوي، مفتاح الغيب، ص ۶).
۸. موضوع هذا العلم هو الذات الاحدية و نعتها الازليَّة و صفاتها السرمديَّة (قيصرى، رسائل، ص ۶).
۹. و مسائله ما يتضح باسماء الذات و بما يليها من اسماء الصفات و الافعال و نسب البين من حقائق متعلقاتها و مراتبها و مواطنها و تفاصيل آثارها... الخ (محمد بن حمزه فناري، مصباح الانس، ص ۴۸).
۱۰. و مسائله كيفية صدور الكثرة عنها و رجوعها اليها و بيان مظاهر الاسماء الالهيه... الخ (قيصرى رسائل، ص ۶).
۱۱. ابن تركه، تمهيد القواعد، ص ۲۴، ۲۶۹ و ۲۷۰.
۱۲. همان، ص ۵۹-۶۲.
۱۳. عبدالله جوادى آملی، عين نضاخ، ج ۱، ص ۴۰۹-۴۱۰.

منابع

۱. ابن ترکه، صائن الدین علی بن محمد، *تمهید القواعد*، با مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ ش.
۲. جوادی آملی، عبداللّه، *عین نضاح*، ج ۱، قم، انتشارات اسراء، ۱۳۸۷ ش.
۳. حسن زاده آملی، حسن، *شرح فصوص الحکم*، ج ۱، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.
۴. فناری، محمد بن حمزه، *مصباح الانس* (متن و شرح مفتاح الغیب)، تصحیح محمد خواجوی چ دوم، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۸۴ ش.
۵. قیصری، داوود، *رسائل*، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، چ دوم، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱ ش.

